

کارکردهای مدرسه،

انتظار جامعه، و

نقش انتشارات

علمی - آموزشی

همکار، آیا بدون توجه به عملکرد رسمی آموزش و پرورش، باید کار خودمان را انجام دهیم، تصور من این است که اینها ارتباط کاملاً متقابلی با هم دارند و لذا عنوان بحثی که امروز در این جا مطرح شده، عبارت است از «مدیریت دانش و تأثیر آن بر انتشارات علمی و آموزشی» که به خصوص در حوزه کودک و نوجوان، قابل بحث است.

تعریف ما از مدرسه، اگر معطوف به یک فضای کالبدی باشد یا یک فضای خاص برای انتقال دانش، به تبع آن، تعریف مدیریت دانش نیز فرق خواهد کرد. حال، اگر مدرسه محیطی برای زندگی و تمرینی برای زندگی کردن باشد، به این ترتیب با تعریف مدیریت دانش در این جا فرق می‌کند. من نمی‌خواهم در این جا تعاریف مان و یا انتظارات مان را از مدرسه یکی کنم. دلم می‌خواهد شما با هر تعریفی که دارید، همراه من باشید. آن وقت در گذرگاه‌هایی احتمالاً آن را بازسازی خواهید کرد و به شیوه دیگری هم به نقش خودتان خواهید اندیشید که اگر این اتفاق بیفتد مراد حاصل می‌شود. برای پرداختن به مدیریت دانش و تأثیر آن بر حوزه‌ای که ما در آن کار می‌کنیم، ابتدا لازم است سیر تحولی، که به ویژه در عصر ارتباطات و اطلاعات داشتیم، مورد توجه قرار دهیم.

مدیریت دانش

ما چهار دسته داده اطلاعاتی، با سطوح مختلف از حيث فهم و از حيث ارتباط و هماهنگ کردن حوزه‌های ارتباطی با هم داریم. اولین آن «دیتا» Data داده است. شما یک سری داده دارید که نشان می‌دهد مثلاً میانگین سن مصرف مواد مخدر در ایران و یا در کشورهای دیگر چند سال است. حال اگر این را طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنید و مقایسه‌ای از

بازسازی محتوایی لازم داریم و حتی بازسازی در ساختار موضوعی. اگر واقعاً با این نگاه که «کارکرد مدرسه با انتظارات جامعه در دنیای امروز همخوانی ندارد» وارد شویم، باید در یکی از این سه حوزه، بازسازی انجام دهیم. من گزارش نشست‌های گذشته شما را به طور کامل نخوانده‌ام، ولی گزارش یکی از نشست‌هایی را که در ارتباط با صحبت‌های سرکار خانم راعی، در مورد کتاب‌های علمی بود، خواندم و دیدم اتفاقاً بحث خلأ آموزشی مربوط است و این که دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان، چقدر به کار ترجمه می‌پردازند و چقدر به کار تولید. اگر با شاخص‌های خاص بومی خودمان از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، به آن چه حاصل کار عزیزان است، به خصوص از منظر کارکردهای مدرسه نگاه کنیم یا از دیدگاه انتظارات جامعه، شاخص‌های اندازه‌گیری متفاوتی دارد و بحث‌های خوبی که ایشان مطرح کرده بودند و بخشی از آن برمی‌گردد به بحث بازسازی ساختارهای موضوعی در ادبیات کودک و نوجوان.

تغییر نقش‌ها

با این مقدمه، می‌توانیم از خودمان بپرسیم که آیا به تأمل بیشتر روی این موضوع نیاز داریم یا نه؟ باید با هم همفکری کنیم و در یک گفت و گوی بین رشته‌ای، موضوع را بیشتر بشکافیم. لازم است ببینیم و چند نکته را مورد بررسی جدید قرار دهیم. اولین و مهم‌ترین آن‌ها همان کارکرد مدرسه است. در فرهنگ ما، وقتی اسمی از مدرسه به میان می‌آید، باید ببینیم مراد چیست و اگر مدرسه، به شیوه دیگری توصیف شود، نقش ما نیز متفاوت می‌شود یا نه؟ اساساً ما به عنوان نویسنده یا ناشر یا

بگاییم: از دکتر آرنای خواهیم می‌کنم تشریف بیاورند و بحث‌شان را شروع کنند.

آرنای: رشته تخصصی بنده، نشر و یا ادبیات کودک و نوجوان نیست. من به شکل بین رشته‌ای و تلفیقی، با این حوزه ارتباط دارم و رشته اصلی‌ام، دکترای آموزش و پرورش تطبیقی از ژاپن است. قبلاً در دفتر انتشارات کمک آموزشی، بحثی داشتیم و تصور دوستان بر این بود که می‌تواند برای دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان، اعم از نویسندگان و ناشران، مفید و مؤثر باشد. عنوان بحث «کارکردهای مدرسه، انتظار جامعه و نقش انتشارات کمک آموزشی، به ویژه برای حوزه کودک و نوجوان» بود که البته این عنوان، جای بحث فراوان دارد. اجمالاً و نتیجه آن بحث این بود که ما نهادی آموزشی به نام مدرسه داریم و کارکردهایی هم برای آن در نظر گرفته‌ایم. از طرفی، جامعه هم توقعاتی از این نهاد دارد. معمولاً بین کارکرد مدرسه و خواسته‌های جامعه، فاصله‌ای وجود دارد؛ هم‌چنان که چنین فاصله‌ای در جامعه ما آشکارا به چشم می‌خورد. پس باید بگوئیم که فعالان عرصه ادبیات کودک و نوجوان را متوجه این فاصله کنیم و برای پرکردن این فاصله، از آن‌ها دست یاری بخواهیم. اگر بخواهیم به تعبیر مدیریتی بگوئیم، ممکن است ما در مدرسه کارآیی داشته باشیم ولی اثربخشی نداشته باشیم. مدرسه ما می‌تواند کارا باشد و قبولی کنکور بدهد، نمره‌های آن چنانی و کارنامه‌های خوب بدهد، ولی اثربخش نیست به این معنا که بین کسی که دیپلم دارد، یا کسی که تا پنجم ابتدایی بیشتر نخوانده، در رفتار شهروندی، مهارت زندگی و مهارت در روابط انسانی، تفاوت معنا داری وجود ندارد.

برای پر کردن این فاصله بازسازی ساختاری و

منطق تولید دانش و دسترسی به دانش، یک فرهنگ همگانی شود. جایی که گفتمان ما هم یک گفتمان علمی بشود و فقط برای نوشتن یا خواندن و یا گفتن، به آن ابزارها متوسل نشویم. ضمن این که دانش را تولید می‌کنیم و یا در دسترس قرار می‌دهیم، کمک کنیم که در فضای عمومی نیز غنی شود و بهره‌گیران از دانش هم به تولید دانش کمک کنند. بر گسترش آن نیز بپردازند و محیط آن را هم غنی کنند. به این رویکرد می‌گویند: Knowledge invironment (یعنی سعی کنیم که شرایط را به گسترش و توسعه و یا به تعبیر بهتر، غنی‌سازی محیط برای رویکرد علمی سوق دهیم. چهارمین بحث که در مدیریت دانش داریم، این است که فضای فرهنگی اجتماعی را به نحوی



ساماندهی کنیم که اساساً علم، چیز با ارزشی باشد. یعنی اینکه تفکر علمی، جای خیلی از مناسبات غیرعلمی را بتواند پر کند. بحثی که ما در اصلاحات آموزشی از آن یاد می‌کنیم، این است که شما چقدر می‌توانید به scientficmind برسید. در بازسازی سازمان و بازسازی نظام آموزشی، این scientficmind - یعنی کمک به افزایش فضای تفکر علمی. به میزانی که شما داده معینی را با سایر داده‌ها Link می‌کنید یا ارتباط می‌دهید، درجه فهم مخاطب را بالا می‌برید. همان‌طور که گفتیم: مرحله -ation-inform، از مرحله خلق دانش بالاتر است. دانشی که ما در حد قابل قبولی از فهم و link کردن با سایر داده‌ها به دست می‌آوریم، متون خاص خودش را دارد و همه ما آن را می‌دانیم. این دانش تجربه‌پذیر است

اسکان دسترسی به اطلاعات و گسترش آن را کم‌تر یا بیشتر کند با هم فرق دارد. روی سایت‌های اینترنت، سایتی وجود دارد که فقط نرم‌افزارهای پرلزش اطلاعات، با رویکردهای مختلف را نشان می‌دهد. آدرس این سایت، چنین است:

Knowledge managment sofwer

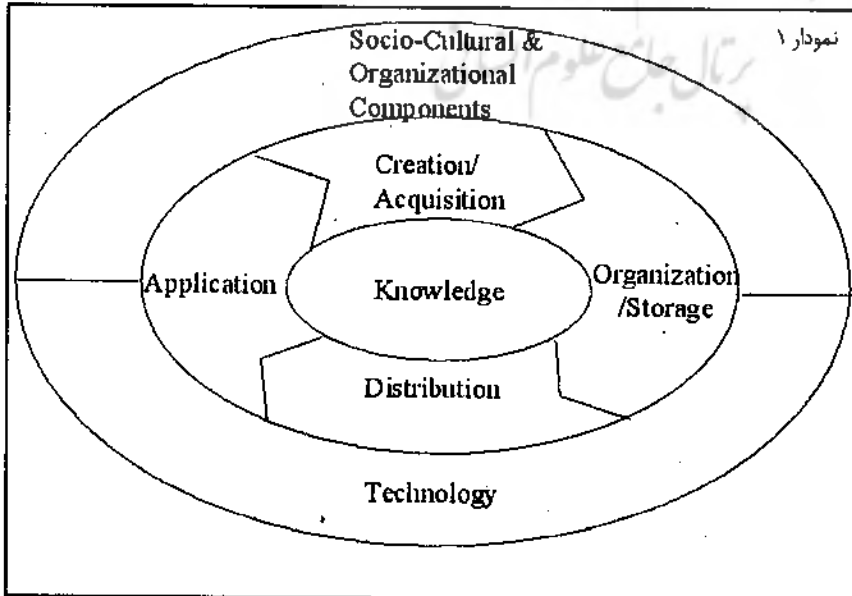
به شما نرم‌افزارهایی می‌دهد که شما با رویکردهای مختلف مدیریت اطلاعات چگونه و تحت چه شرایطی چه اطلاعاتی را در قالب چه شاخص‌های مشخصی به چه عده‌ای بر اساس طبقه‌بندی گروهی معینی ارائه کنید.

سومین بحثی که درخصوص مدیریت دانش مطرح است، فضای محیطی دانش است؛ یعنی بهسازی و بازسازی شرایطی که دانش تفکر علمی،

آن دریاورید، می‌شود Information به میزانی که فهم آن راحت‌تر و نشان می‌دهد که با داده‌های دیگر، چه نوع ارتباطی دارد.

اگر همین روش را ادامه دهید و یک قدم بالاتر بیایید، می‌رسید به Knowledge؛ یعنی دانش، آن دسته از اطلاعاتی است که هم می‌توانید آن را تجربه کنید و هم به معرض قضاوت بگیرید. حتی می‌توانید آن‌ها را به نحو جدیدی که احتیاج دارید بازسازی و یا به اصطلاح دیگر، سازمان‌دهی کنید. یک قدم اگر بالاتر برویم، به سطح معرفت و خردمندی می‌رسید که سطح وسیع‌تری از ارتباطات را با سایر حوزه‌ها دارد و به طبع، فهم آن و استفاده از آن برای ارتباط هم آسان‌تر است.

این حوزه که ما به آن دانش می‌گوییم صرفاً Knowledge نیست. اول باید ببینیم نحوه مدیریت ما به چه صورت است. معمولاً از داده شروع می‌کنیم تا به خردمندی و خردورزی برسیم. در حوزه مدیریت نیز اگر بخواهیم بحث را به سامانی برسانیم که در واقع، منظور من از مدیریت دانش است، باید کمی بحث را باز کنیم. اصولاً پس از مرحله تولید داده، اطلاعات و دانش، با مرحله دیگری سروکار داریم که به مدیریت دانش برمی‌گردد. منظور این است که چگونه بازسازی می‌کنید. این دانش تولید شده یا داده تولید شده یا اطلاعات تولید شده را به نحوی که قادر باشد در دسترس همگان قرار بگیرد. در این جا داخل پیرانتز عرض می‌کنم که اگر شما تابع تنوری مالکیت اطلاعات یا دسترسی به اطلاعات باشید یا در فرهنگ و فضای اقتصادی اجتماعی زندگی کنید که به مالکیت اطلاعات بیشتر علاقه‌مند است تا به دسترسی اطلاعات، به طبع، نوع انتخاب‌ها شما فرق می‌کند. مثلاً نوع نرم‌افزارهایی که انتخاب می‌کنید تا



وابسته است و با پول نفت می‌تواند تکنولوژی وارد کند و نرم‌افزارهای خودش را نگه دارد. توسعه یافتگی تکنولوژی، آن‌گاه که با توسعه نیافتگی فرهنگی اجتماعی همراه می‌شود، چه مصیبت‌هایی به بار می‌آورد که ما از این قبیل مسائل بسیار داریم که آخرین آن‌ها بحث فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات است. حال اگر بخواهیم این دو را با هم داشته باشیم، باید مقدمه آن را فراهم کنیم. سؤال این است که این حلقه روی Knowledge management در سیستم ما، چقدر جا به آن می‌دهد و چقدر جای آن را اشغال می‌کند؟ تازه اگر این خودش نامتعادل باشد، وضعیت ما در این قسمت هم دچار مشکل خواهد شد. به عبارتی، ممکن است آمادگی این کار را داشته باشیم ولی عملاً نتوانیم این کار را انجام دهیم. همان‌طور که عرض کردم، مدیریت دانش مراحل گوناگونی دارد که می‌توان آن‌ها را به حلقه‌هایی شبیه دانست. تولید، سازمان‌دهی، توزیع و کاربرد دانش، فرآیندی زنجیره‌ای است و هر یک از این حلقه‌ها متأثر از مجموعه شرایطی است که ما داریم. در این جا باید ببینیم تحول تکنولوژی چگونه اثر می‌گذارد و این که عرض کردم از کجا وارد شویم در این سه حوزه مشخص، فرایند تأثیرات خاص خودش را دارد. اگر مصداقی بخواهیم بحث کنیم، یکی از آنها بحث IT است که در تولید و توزیع و مدیریت دانش را خیلی توانمند می‌کند و ابزارهایش را فراهم می‌آورد و می‌تواند محقق را یاری کند و در ایجاد فضای لازم برای فعالیت‌های علمی مشترک، مؤثر است. پیش از تکنولوژی IT دشوار به نظر می‌رسید که من این جا باشم و با همکار خودم، در دانشگاهی در آفریقای جنوبی گفت‌وگویی داشته باشم. این به تولید و دسترسی دانش خیلی کمک می‌کند.

این جا تأثیر تکنولوژی IT را در بحث جست‌وجوی داده‌ها، نحوه سازماندهی اطلاعات، نحوه توزیع اطلاعات و در به کارگیری اطلاعات می‌توان ملاحظه کرد. در حوزه خودمان آیا می‌توانیم مسئولیت‌های دیگری هم داشته باشیم یا نه، یک سر این نمودار understanding است و طرف دیگر connectedness: یعنی به میزانی که شما یک داده را به سایر داده‌ها link می‌کنید، درجه فهم را بالاتر می‌برید و به تدریج می‌رسید به حیطه خردمندی، در واقع، خردمندی و خردورزی، بالاتر از دانش و فهم و بالاتر از اطلاعات است. در مرحله داده، شما حد مشخصی از connectedness و درک دارید. یک قدم که بالاتر می‌روید، داده می‌شود. Information، در این جا در حد بالاتری ارتباط، فهم و دسترسی و توانمندی قرار دارید و به سطح دانش که می‌رسید الگوهای فهم را به دست می‌آورید. در علوم و ریاضیات، منطق خاصی داریم که منطق مهم است و به حوزه‌ای از دانش اطلاق می‌شود تا می‌رسیم به اصول فهم و تعامل در یک حوزه علمی خاص که من از آن می‌گذرم و اگر بعد خواستید به آن



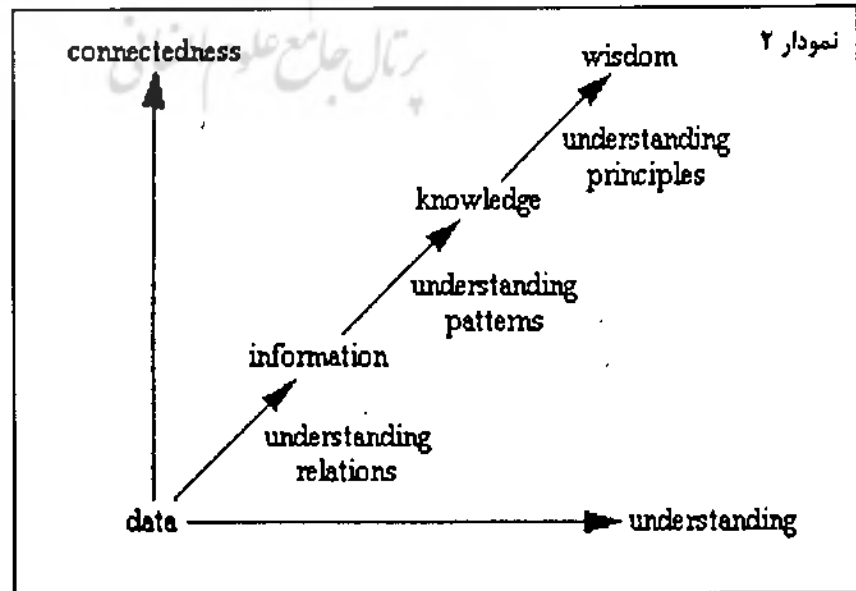
طور فرض کنیم، کارمان از این جا شروع می‌شود؛ یعنی از توضیح شروع می‌شود به زبان دیگر. آن بخشی که این جاست، من باید درصدمش را از شما بپرسم. در هر حال، ما میان برمی‌زنیم با ویژگی‌ها و توانایی‌های خودمان که مشکلات آن را خدمت‌تان عرض کنم.

سؤال من این است که این مدیریت، چقدر می‌تواند اثر بخش باشد؟ این که چقدر می‌توانیم داده‌های مان را link کنیم و چقدر می‌توانیم در این ارتباط، فهم خوانندگان خود را بالا ببریم، بستگی به این دارد که فرایستیم، یعنی فرهنگ اقتصادی و اجتماعی جامعه و میزان کاربرد تکنولوژی در سطح جامعه را در نظر داشته باشیم و آن را در یک تعامل ارگانیک با هم ببینیم. این جا بحث مفصلی داریم به نام پارادیم تکنولوژی و آن، عبارت است از این که: اگر این دایره فرجه شده ولی دایره دیگر هم چنان لاغر بماند، آن وقت ما از قبل این ناهماهنگی، چقدر زیان می‌بینیم که جهان سومی‌ها از جمله کشور ما که به نفت

و می‌شود آن را آزمایش و قضاوت کرد. می‌شود آن را مورد کنکاش‌های عقلانی و تجربی قرار داد. این دانش، با آن ویژگی‌ها، فرایند تولیدش، فرایند سازمان‌دهی و امکان دسترسی و به کار بستن آن به گونه‌ای است که وقتی به این فرایند برمی‌گردد دوباره می‌تواند آن را سازمان‌دهی کند. اصطلاح link، می‌تواند در دو حوزه تحت تأثیر فرایستیم‌های خودش قرار گرفته است، یکی از آن‌ها تکنولوژی است که کل فرایند را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

و یکی هم ایجاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی. لازم است آن را از حوزه نخبگان خارج کنیم؛ یعنی از این مسیر خطی دریاوریم و در فرآیندی فراتر از آن چه دانش را تولید و سازمان‌دهی می‌کند و در دسترس قرار می‌دهد، قرار دهیم. این بخشی از کاری است که در حوزه انبیات کودک و نوجوان انجام می‌دهیم. البته، من نمی‌خواهم استاد کنم به فرمایش خانم راعی، آن جا که گفتند، آن چه ما در این حوزه انجام می‌دهیم، عموماً ترجمه است و نه تولید دانش که حالا اگر این

پیشینه و نوجوانان / فرهنگ ۸۸



اشاره خواهیم کرد.

فکر می‌کنم تا این جا به نوعی از همگرایی شتابزده، درباره این که منظور از مدیریت دانش چیست، رسیده باشیم. از این جا به بعد من با رویکرد آموزشی به بحث می‌پردازم و سرانجام خواهم گفت که در جمع ما آن سؤال اساسی را چگونه می‌توانید تجزیه و تحلیل کنیم.

چالش‌های ما

اگر منطق بحث یا پارادایم بحث را بپذیریم یا حداقل بپذیریم که مدیریت دانش، این بخش‌ها را شامل می‌شود، بر این اساس سامانی جدید باید پیدا بکنیم. آن وقت باید ببینیم که مشکلات و چالش‌های مان کجاست. تصورم این است که ما در هر یک از این بخش‌ها مشکلات خاص خودمان داریم. درک

می‌کنیم عموماً ترجمه است، می‌بایست فرآیند تصمیم‌گیری مان غیرمتمرکز شود. در واقع، نیاز داریم که سیستم تصمیم بگیرد.

اگر شما یک نظام آموزشی دارید که به غایت متمرکز است، به طبع در این جا با پارادایم خلق دانش، همخوانی ندارد. ما پذیرفته بودیم که وقتی می‌توانیم داده را تبدیل به Information کنیم که فضا برای گفتار، برای link و ارتباط بیشتر، آن هم با زبان علمی و در محیط غنی شده فراهم شده باشد. به این ترتیب، فرآیند مدیریت دانش، در عرصه کار ما دچار اختلال می‌شود. پس مشکلاتی که ما داریم، به ویژه با رویکرد آموزشی، سیستم متمرکز آموزشی است. دومین مشکل ما این است که واقعاً مشارکت، در سطح پایین است. مشارکت، نه فقط به معنای ژورنالیستی آن در ایران، بلکه مشارکت به عنوان یکی

مشکل سوم هم فرآیند تصمیم‌سازی است. اگر بخواهید مدیریت دانش مؤثری داشته باشید، فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را باید بهبود بخشید. به خصوص در آن حوزه‌ای که برمی‌گردد به بخشی از فعالیت‌های علمی و فرهنگی که شما می‌خواهید با این تعبیر که ما امروز از آن گفتیم، به عنوان مدیریت دانش، مدیریت کنید. حداقل این است که در این سه حوزه، مشکلات خاص خودمان را داریم و این مشکلات می‌تواند تأثیر خودش را بگذارد؛ هم در محصول فرهنگی که تولید می‌کنیم هم در جذب مخاطب و هم در فرآیند مدیریت دانش. اگر می‌بینید که بیش از تألیف، ترجمه می‌کنیم دلیلش این است که ترجمه در مرحله توزیع دانش می‌گنجد و با بسیاری از مشکلاتی که به آن اشاره کردیم برخورد نخواهد کرد. در این مورد، از مرحله سوم شروع



اساساً ما به عنوان نویسندگان یا ناشران یا همکاران، آیا بدون توجه به عملکردهای رسمی، باید آموزش و پرورش را انجام بدهیم، تصور من این است که این‌ها ارتباط کاملی با هم دارند

می‌کنیم و نیازی به سر و کله زدن با مشکلات دو مرحله قبلی نیست.

راه‌حل: تغییر رویکردها

اما این مشکلاتی که گفتیم چگونه قابل حل است؟ من چند راه‌حل که عمده‌تاً رویکرد جدیدی دارد به فرهنگ آموزش، ارائه می‌کنم و در آن فضا مسئولیت‌های جمع حاضر را نیز توضیح می‌دهم. من ابتدا نخواستم مدرسه را تعریف کنیم تا با هم به توافق برسیم. چرا که در این صورت، این همگرایی شاید اجازه نمی‌داد که شما برداشت‌های خاص خودتان را داشته باشید. نمی‌خواهم بگویم رویکرد من یک رویکرد مدرن است، بلکه رویکردی است. اگر از کار شما بخواهم مثال بزنم با این مثال شروع می‌کنم:

من رفته بودم به شهرستانی و معلمی آمد پیش من و گفت که شما کتابی معرفی کنید که ما این کتاب را

از حقوق اساسی انسان‌ها. Participation of uamanrisht

در جهان، بخش قابل توجهی از کتاب‌ها به صورت گروهی نوشته می‌شود؛ یعنی چند نفر در کنار هم می‌توانند یک کتاب را عرضه کنند در صورتی که در فرهنگ ما در ایران اگر سه نفر بخواهند با هم کار کنند، کار خیلی دشوار است؛ حتی تا این حد که یکی از آن‌ها نویسنده و دیگری نقاش باشد. اگر همه آن‌ها، با هم تعامل داشته باشند نتیجه خیلی بهتر است. این یکی از مشکلات ماست. حال اگر در حوزه آموزش، به وضع مشارکت بین معلم، دانش‌آموز، اولیا، مدیران و غیره نگاه کنیم، به عمق فاجعه پی می‌بریم. بخواهیم به یک گفتار مشترکی برسیم، حداقل در حلقه نخبگان خودمان، در حوزه ادبیات داستانی و غیرداستانی برای کودک و نوجوان، این روحیه عدم مشارکت کار ما را دچار مشکل می‌کند.

معلم از کاری که ما انجام می‌دهیم، با درک ما از انتظار معلم، تفاوت معناداری دارد. اگر جایی این تفاوت معنادار را ترسیم کنیم؛ یعنی اگر بپذیریم که این‌ها مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که روی کار ما تأثیر می‌گذارد، به عنوان کسی که من خواهد بخشی از مدیریت دانش را در حوزه ادبیات کودک و نوجوان سامان‌دهی کند، بخش عمده‌ای از مشکلات بر ما روشن خواهد شد. اگر به آن توجه نکنیم، در شرایطی قرار می‌گیریم که هر یک از ما کار خودمان را انجام می‌دهیم و چون میزان ارتباطمان محدود است، میزان فهم‌مان از هم نیز محدود می‌شود. هرچه کمک کنیم این فضا را گسترش دهیم و این تعامل و همکاری و مشارکت را بیشتر کنیم، بهتر می‌توانیم آن مشکلات را برطرف سازیم. اولین مشکل این است که اگر شما بخواهید تولید دانش کنید، یعنی اگر بخواهید پاسخ آن انتقادات را بدهید که آن‌چه ما ارائه

به معلمان بدهیم تا بیاموزند که چطور از شاگردان سؤال کنند. یعنی معلمان یاد بگیرند که چطور از بچه‌ها بپرسند.

من گفتم: شما باید دنبال کتابی بگردید که معلمان بخوانند و یاد بگیرند که چطور فضایی ایجاد کنند که بچه‌ها بپرسند، با همین نگاه اگر ما آثار خودمان را

بررسی کنیم، به نظرم نگاه مدیریت دانش را تا حدود زیادی می‌توانیم در کار خود عملیاتی کنیم.

این رویکرد متفاوت، از این جا شروع می‌شود که چه فرقی میان این دو تاست. که شما کتابی بنویسید و به کودکان بیاموزید که چگونه جواب دهند یا کتابی بنویسید که به کودکان یاد بدهد چگونه بپرسند، آن بحث سوم و چهارم که در مدیریت دانش گفته شد، یعنی غنی‌سازی محیط و ایجاد امکان پرسش، اگر کتابی تولید نکرده باشیم که به بزرگسالان بیاموزد چگونه محیطی ایجاد کنند که این پرسش‌گری را سامان دهد، به طبع دچار مشکل می‌شود. کار عمده‌ای که در مدرسه انجام می‌دهیم از طریق کتاب‌های درسی، این است که به دانش‌آموزان یاد می‌دهیم چگونه جواب بدهند. در یک کلاس دوره ابتدایی، در درس جغرافیا، معلم کلاس را با این سؤال شروع می‌کند: بچه‌ها یکی دیگر از همسایه‌های ایران کجاست؟ همه می‌گویند آذربایجان. معلم با تعجب نگاه می‌کند به بچه‌ها و می‌گوید: نه عزیزان، شما باید بگویید جمهوری آذربایجان. یکی از شاگردان دستش را بالا می‌گیرد و می‌گوید: خانم، در همسایگی ایران، دو تا آذربایجان که نیست. یک آذربایجان است. معلم می‌گوید: نه عزیزم، با

استان آذربایجان اشتباه می‌شود. یکی دیگر از بچه‌ها می‌گوید: سؤال این است که همسایه‌های ایران چیست؟ معلم که غافلگیر می‌شود، می‌گوید: عزیزان من! چون سؤال از اداره می‌آید و چون سؤال‌ها تستی است و چون در مجموعه سؤال‌های چهارجوابی، دو جواب است، یکی جمهوری آذربایجان و دیگری آذربایجان، اگر شما گزینه جمهوری آذربایجان را انتخاب نکنید نمره نمی‌گیرید. پس یادتان باشد که پاسخ سؤال جمهوری آذربایجان است. این مصداق پرورش نحوه جواب دادن است. نه پرسیدن. اگر بخواهیم این رویکرد را با این وضعیت عوض کنیم در سطح برنامه‌ریزی نیازمند این هستیم که محتوا را کم کنیم، یعنی اگر بخواهیم به شما عنوان نویسنده یا معلم فضایی بدهیم، نیازمند این هستیم که محتوای

آموزشی و آن سازمان متمرکز را تعدیل کنیم. کاهش محتوای آموزشی، یک راه‌کار عمومی اصلاحات آموزشی است در جهان امروز.

زاین، از آوریل سال ۲۰۰۲، ۳۵ درصد از محتوای آموزشی دوره‌های ابتدایی شش ساله و سه ساله اول دبیرستان را کم کرده است. از آوریل ۲۰۰۳، ۳۰ درصد



محتوای آموزش دوره دوم دبیرستان، یعنی آن سه سال دوم دبیرستان را هم کم خواهد کرد و تصمیم گرفته که شنبه‌ها بچه‌ها را به مدرسه نیاورد چرا؟ چون تحقیقات نشان می‌دهد که در ژاپن، هرچند بچه‌ها در تیمز Timss در علوم و ریاضی نمره خوبی گرفته‌اند، وقتی از آن‌ها سؤال شد که آیا علوم و ریاضی را نیز دوست دارید یا نه، بیشتر بچه‌ها گفتند نه. و فقط درصد کمی از بچه‌ها گفتند که دل‌شان می‌خواهد در آینده شغلی داشته باشند که در ارتباط با علوم و ریاضی باشد. لذا اگر ما بخواهیم جایی برای خودمان باز کنیم، یعنی ما هم یک عنصر اثرگذار در رشدشناختی، نگرشی و رفتاری کودکان باشیم، بستگی به آن دارد که به نظام متمرکز و به نظام آموزشی فشار بیاوریم که برای ما نیز یک فضایی باز کند برای فعالیت و

اثرگذاری و یا حداقل به ما اجازه تامل بدهد. کاهش محتوا می‌تواند درخصوص برنامه‌ریزی درسی، راه‌کاری باشد که دیگران، البته از سال ۱۹۸۴، شروع کردند.

سطح مدیریت، به خصوص در ارتباط با مدیریت‌های فرهنگی، آن جایی که مربوط می‌شود به علاقه ما که دل‌مان می‌خواهد ترجمه‌ها را کم کنیم و به سمت تولید دانش بومی، در حوزه‌های داستانی و ادبیات کودک و نوجوان و نیز در حوزه غیرداستان بیرون‌زیم، مستلزم این است که حداقل در میان خودمان، مهارت تعامل و مشارکت فعال را که چیزی بیش از همکاری و تعادل است، بیشتر کنیم. این راه‌کار که یاد بگیریم از یکدیگر بیاموزیم، نه فقط در فرهنگ عامه ما مقداری میانگین آن پایین است، بلکه در میان تخیل‌ها ما هم نمره قابل قبولی ندارد. در سطح یاددهی و یادگیری، اگر ما بخواهیم به سمت رویکردی متفاوت برویم، به جای آنکه به پاسخ نمره بدهیم، باید به سؤال نمره بدهیم.

من در دانشگاه علامه طباطبایی، معمولاً ۲۸ الی ۲۹ سؤال به دانشجویان می‌دهم. جالب است بدانید که وقتی اولین بار به صورت ابتکاری ۲۹ سؤال دادم، دانشجویان به ۲۸ سؤال جواب می‌دادند. سؤال ۲۹ این بود که از مجموعه مباحث کلاس و کتاب و جزوه و مباحثی که خودتان مطرح کردید، یک سؤال مطرح کنید و به آن جواب دهید. تعداد زیادی از دانشجویان روی سؤال ۲۹ مشکل داشتند. این نشان می‌دهد که در فرآیند یادگیری نظام آموزشی، یاد گرفته بودند که پاسخ بدهند و لذا شما اگر امروز برگردید منزل و از فرزندان

بپرسید که مدرسه بودی؟ می‌گوید بله و منتظر می‌ماند که شما سؤال دوم را بپرسید. مجموعه فرهنگی که تأثیر می‌گذارد روی فرآیند مدیریت دانش، تولید در سازمان‌دهی و توزیع آن، اینجا می‌تواند مؤثر باشد. این جای مناسبی برای شروع سامان‌دهی مجدد فرهنگ ماست. مسلماً مدتی این کار برای‌مان سخت است و بعید نیست متضرر شویم و با این فرهنگ همخوانی نداشته باشیم و ممکن است بازارمان را از دست بدهیم، ولی از یک جایی مشاهده می‌کنیم که این کار اثر خودش را می‌گذارد.

در سطح معلم، معلم را یاددهنده فرض نکنیم، یادگیرنده فرض کنیم. یعنی تسهیل‌کننده فرآیند یادگیری، کسی است که مرتب باید آموزش ببیند و خودش را آماده کند. در تعریف رایج، مدرسه جایی

است که دانیان، برای آدم‌های در راه دانی، تکلیفی مشخص کرده‌اند. انسان‌هایی که چیزی می‌دانند و قرار است فقط آن را منتقل کنند. امروز دانش همه‌جا قابل دسترسی است. ما باید وضعیت خودمان را در این شرایط عوض کنیم. معلم یادگیرنده و نه معلم یاددهنده و آموزش‌دهنده، معلم تسهیل‌کننده فرآیند یاددهی یادگیری. اگر دانش همه‌جا در دسترس باشد، دیگر نقش کلاس درس و مدرسه و دانشگاه عوض می‌شود. در حال حاضر، میانگین واژه‌هایی که بچه‌ها یا آن صحبت می‌کنند به زبان فارسی، با میانگین واژه‌هایی که معلمان با آن صحبت می‌کنند به زبان فارسی، تفاوت معنی‌داری دارد. رسانه‌ها و ابزارهای اطلاع‌رسانی، به بچه‌ها واژگانی می‌دهد که وقتی سر کلاس از معلم می‌پرستند، معلم از آن‌ها اطلاع کافی ندارد. پس چه باید کرد و راه‌حل چیست؟ تصور من

روستای مدرسه ماست. بهتر است به جای این که به دانش صرف بپردازیم، به مهارت‌ها توجه کنیم. دانش‌آموز انتظار دارد که مهارت‌های بهره‌گیری از دانش و اطلاعات را به او بیاموزیم. در این شرایط به طبع باید نحوه سازماندهی محتوا و نحوه تهیه و ارائه بحث‌های مان را کاملاً بین‌رشته‌ای کنیم. امروز دانشجویان در دانشگاه‌ها، نوجوانان و دانش‌آموزان اگر فقط در یک رشته خاصی تخصص داشته باشند، حتی فردا شغل مناسبی هم در شرایط بهینه نخواهند داشت. یک لیسانس شیمی، بدون داشتن اطلاعات IT، بدون اینکه کامپیوتر بلدان و بدون این که ریاضی پایه‌اش قوی باشد، چه کار می‌تواند بکند؟ منظور این نیست که در حد یک کاربر عمل کند، باید پارادایم IT را بلدان و این مهارت را اگر نیاموزد، اثربخش نخواهد بود. برای تقویت این

برنج تایلندی نمی‌خورند. یک بخش آن هم خود برنج است و انواع برنج از جمله برنج آمریکایی، تایلندی، ژاپنی، ایرانی را کنار هم چیده است. چرا این‌ها بوی مختلف دارند؟ چرا اندازه‌های این‌ها یکی نیست؟ چرا رنگ آن‌ها فرق می‌کند، هر چند همه ظاهراً سفید هستند؟ چگونه برنج را نگاه‌داری می‌کنند و... فضاهایی را روی CD تعریف کرده که بچه‌ها از یک متن، به متن‌های دیگری می‌روند و با تصویرهای مختلف مواجه می‌شوند آن‌گاه از طریق جغرافیای کاشت و برداشت برنج، کودکان را در یک فضای بین فرهنگی قرار می‌دهد. از کی و چه موقع مردم شروع کردند برنج بخورند و برنج بکارند؟ نحوه کاشت سنتی و مدرن برنج در ژاپن، نحوه زندگی کشاورز برنج‌کار در ژاپن چیست؟ صد سال پیش در کوله‌پشتی یک برنج‌کار چه ابزاری بوده و اکنون چه چیزهایی است.



این است که اگر این رویکرد را بپذیریم، باید مقاری در نقش‌های مان تجدیدنظر کنیم. یعنی از نقش انتقال دانش به نقش ایجاد زمینه‌ها و رویکرد مهارتی حرکت کنیم. تاکید بر مهارت‌هایی که یک کودک و نوجوان در مجموعه فرصت‌های یادگیری، از جمله از کتاب من، کلاس معلم، فضای خانواده و فضای رسانه‌های جمعی باید یاد بگیرد و لذا به جای انتقال دانش، باید به مهارت‌های بهره‌گیری از دانش توجه کنیم. اگر شما به دانش‌آموزی یاد دادید که چگونه در این اقیانوس اطلاعات، آن موضوعی را که می‌خواهید؟؟ کند، بهترین کمک را به او کرده‌اید. مجموعه دیدگاه‌ها و نظریات مختلف را حفظ کردن و بعد امتحان دادن، خیلی مشکل را جل نمی‌کند. با این تصور اگر در کشوری محتوا کم می‌شود و شبیه‌ها مدرسه تعطیل است چنین کاری انجام شده که موزه و کامپیوتر هم مدرسه ماست. سالن فروشگاه شهر و

مهارت از طریق کاری که انجام می‌دهیم، لازم است یک مقدار بیندیشیم و ببینیم که اگر رویکردمان را بین‌رشته‌ای کنیم، موفق نیستیم. بیاندیشیم یک مسئله زیست‌محیطی را با یک مسئله در شیمی یا یک مسئله در فیزیک و... چگونه سامان دهیم. در ژاپن تلویزیون ملی NHK، برای اینکه این بحث کاهش محتوا را بتواند سامان دهد، یک CD برای همه معلمان درست کرده که این CD اکنون online روی شبکه است. موضوعش برنج است. برای دانش‌آموزان دوره ابتدایی از یک زاویه برنج را به عنوان غذا و مواد غذایی مطرح می‌کند که مثلاً چقدر کالری مواد غذایی دارد. در چه مقیاسی و چقدر مصرف شود، خوب است و از این قبیل. یک بخش آن هم اقتصاد و واردات و صادرات برنج است. چرا مثلاً برنج تایلندی در این جا ارزان است و برنج ژاپنی گرانتر از برنج تایلندی و چرا مردم برنج ژاپنی را می‌خورند و

آفات برنج، نحوه آبیاری برنج و ... این مثال تأکیدی است بر مهارت‌های کودک و نوجوان در قرن ۲۱. من و شما و همه کسانی که فرصت یادگیری برای کودک و نوجوان فراهم می‌کنند از طریق فرهنگ مکتوب می‌بایست رویکردمان را از رویکرد تاکید به انتقال دانش، به گسترش مهارت در کودکان سوق دهیم. به ویژه مهارت‌هایی که در هزاره سوم، مورد تاکید ویژه است، مانند سواد دیجیتال، هم‌چنین است مهارت سازگاری، مهارت همکاری، خلاقیت، مهارت ریسک‌پذیری و نظم‌پذیری، تفکر، مشاهده، تأمل در پدیده‌ها و مسئولیت‌پذیری اجتماعی.

بکایی: خسته نشاید. دوستان، اگر موردی برای سؤال هست، در خدمت شما هستیم. صادق پور: خیلی صادقانه خدمت شما، جناب آرائی، عرض کنم که از ۸۰ الی ۹۰ درصد اصطلاحاتی که

شما به کار بردید سردر نیاوردم! اما شم من به من می گوید که حرف ما یکی است و آدم بعضی جاها بو می کشد و لازم نیست اصطلاحات را بداند. احساس می کنم که من با این مسائل زندگی کرده ام. در کلاس هایی که من داشتم با بچه های دبستانی، سعی می کردم کلاس برای خودش هویت داشته باشد؛ یعنی از خود بچه ها، مسئول روابط عمومی انتخاب می کردم و یا مسئول جمع آوری ایده ها و خلاقیت. جالب این جا بود که بچه های دبستانی، این را می فهمیدند. یک دختر بچه کلاس چهارم دبستان، مسئول روابط عمومی کلاس زبان من بود و کارش این بود که روزنامه ها را نگاه می کرد و به جایی که سمینارهای علمی بود در ارتباط با زبان، زنگ می زد و ما به آن جا می رفتیم و بچه ها توانایی های شان را به نمایش می گذاشتند. یکی از

جاهایی که ارتباط برقرار کرده بود، یک زبان سرا بود. خانمی از دانشگاه آکسفورد (Axford) به ایران آمده بود تا ببیند که نحوه آموزش زبان در ایران به چه صورت است و از صد تا از معلم های کیش و کانون زبان امتحان گرفته و هیچ کلام را قبول نکرده بود. گفته بود که این ها دانشجو هستند. خیلی خوبند اما نحوه انتقال شان خوب نیست. اما وقتی کلاس من را دید، گفت برای اولین بار یک روش خلاق در ایران دیدم. در صورتی که من نسبت به آن ها از جهت دانش زبان انگلیسی خیلی پایین بودم.

چون بحث ما نحوه انتقال زبان است، این را گفتم. به هر حال، من به تجربه دیدم که بچه ها توانایی های بسیار بالایی دارند که بیشتر - آن بی استفاده می ماند و این جای تأسف دارد. بچه هایی که بین هشت تا یازده سال به آن ها آموزش می دادم، مسائلی مثل خلاقیت، روابط عمومی، این چیزها را می فهمیدند و درک می کردند. نه این که حفظ کنند. بلکه در عمل پیاده می کردند. مثلاً با گروه های تئاتری ارتباط برقرار می کردند که بینند نقش تئاتر چیست و تئاتری ها چه نقشی دارند و کلاً از هنر سر در می آوردند، در واقع می توان گفت که دید جامعه نگر داشتند. من در حرف های شما دقت کردم، چیزی که در من تأثیر گذاشت و دیدم که خیلی با کارهای من link است

بحث غنی سازی محیط بود. همان دغدغه ای که ما نیز در این چند سال کاری داریم و گروهی کار می کنیم. شنیده بودم که بچه ها پروژه اجرا می کنند و مطلب یاد می گیرند و حتی دولت امریکا موظف است که به بچه ها وام بدهد در صورتی که دارای پروژه معناداری باشند. یعنی بچه ها این قدر هویت دارند در سیستم آموزشی آن جا. یا مثلاً در ژاپن، بچه ها را به ریخته گری می برند یا به خیاطی و نجاری. کارهایی که دورریز زیاد دارد و دور ریزها شکل های متنوع می سازند. مهندسان آن رشته نیز از شکل هایی که بچه ها ساخته اند، الهام می گیرند و کیفیت کارشان را بالا می برند یا در انگلیس، بچه های زیر دبستان را با بورس آشنا می کنند و دختر بچه ۵ ساله ای طرحی داد

و بورمی لندن شش درصد ارتقاء پیدا کرد. البته، برای خود من سؤال است بچه ای که در هیچ زمینه ای مهارت ندارد، چطور چنین طرحی می دهد. مکانیزم آن را احتمالاً من نمی دانم. اما همه این شواهد نشان می دهد که بچه ها قدرت خلاقیت بسیار بالایی دارند که از بیشتر آن بدون استفاده می ماند. غنی سازی محیط که در صحبت های شما مطرح بود و باید توان محیط بالا برود تا ما نگویم چرا وقتی صحبت می کنیم، دیگران متوجه نمی شوند. خیلی از روشفکران می گویند مردم نمی فهمند که ما چه می گویم. اما مطلب دیگری دارم در ارتباط با دکتر کبیری و چون به ایشان مدیون هستم مجبورم بگویم. من بالای چهل سالگی با دکتر آشنا شدم، ولی چون ایشان را هنوز یک پدیده می دانم، مجبورم همه جا از ایشان تعریف کنم.

ایشان پزشک اطفال هستند و تمام صحبت هایی که شما می کنید، در کارهای شان به کار می برند و اکنون مسئول فرهنگسرای علوم شده اند و بیش از ۲۰۰۰ طرح علمی آمده و ایشان مسئول این هستند که آن ها را اولویت بندی و سامان دهی کند و نظام ببخشند. طبق تحقیقاتی که من انجام دادم، بیش از چند مدرسه در تهران ندیدم. یکی از آن ها نزدیک میدان ونک است که خانمی مسئول آن است و به بچه ها در کنار درس، توانایی های زندگی را می آموزند. یعنی یک بچه در عین این که درس می خواند، باید بلدان که چطور ماشینی خرید و فروش می شود و بزرگ که شد، فقط یک دکتر باسواد نباشد. ما دکتری داریم که نمی داند چطور دست بدهد. دانشمندی داریم که به شکل ناخوشایندی با مردم حرف می زند، و نمی داند که چطور می بایست با مردم رفتار کند؛ یعنی جامعه نگر نیست. هرکسی در یک رشته ای برای خودش به اصطلاح متخصص است. مورد دیگر، مدرسه ربانی است که هفته ای یک بار خود بچه ها مدرسه را اداره می کنند.

به هر حال، این نمونه ها هر چند کم است، نشان می دهد که بچه ها قدرت بسیار بالایی دارند.

بگایی: از وقت حدود ۱۵ دقیقه بیشتر باقی نمانده است. اگر دوستان یک مقدار کوتاه تر بفرمایند متشکر می شوم.

آرانی: من فقط خاطره ای بگویم از زبان آقای مهندس ذوقی پور، مدیر شبکه رشد سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی. این ها ابتدا می خواستند برای هشتصد هزار دانش آموز و معلم امکان دسترسی به اینترنت فراهم کنند و برای این کار، به راهنمایی از بیرون نیاز داشتند. با شرکت مایکروسافت (soft Micro) تماس گرفته بودند. مشاوران شرکت مایکروسافت، سه روز تمام با آن ها در ارتباط بودند تا به آن ها بیاموزند که چطور کامپیوترها را با هم link کنند که قادر باشند این حد از کاربران را سرویس بدهد. روز آخری که این ها نامه نوشتند و تشکر کردند، در ضمن از آنها پرسیدند برای ما خیلی جای تعجب است

که شما چرا این چند روز وقتتان را گذاشتید و به ما کمک کردید بدون هزینه و درخواستی به پاسخ آنها شنیدنی است. آنها جواب دادند، استراتژی مایکروسافت این است که کمک کند جامعه پله ای به بالا بیاید. آن گاه خودش نیز یک پله بالا خواهد آمد. همین که ما به شما کمک می کنیم که پروژه تان با موفقیت انجام شود، یعنی کمک کردیم که شما در کل کشور، برای بیست میلیون دانش آموز، صدها هزار کامپیوتر بخرید و آن گاه جامعه یک مرتبه به فناوری اطلاعات و ارتباطات نزدیک شده است در این شرایط بازار کار ما نیز رونق می گیرد. ما امکان توسعه بیشتری پیدا می کنیم. ما سخت به این نوع نگرش نیازمندیم و اگر جاهایی نیز مانعی دیدیم، باید کمک کنیم که برطرف شود.

عمیق: خسته نباشید، می گویم خدمت آقای دکتر سرکار آرانی. بحث شما خیلی خوب و جالب و کاربردی است، اما مثل بگری می ماند که در شوره زار بخواهیم بکاریم. ما باید بستر را آماده کنیم برای چیزهایی که لازم داریم از آن نتیجه بگیریم. وقتی شما صحبت از colab.ration کردید، این در جامعه ما که فردگراست، جواب می دهد. من ۲ جلسه قبل که در این نشست بودم، موضوعی را گفتم و باز تکرار می کنم من گفتم که در جامعه ایران همیشه کشتی گیر و وزنه بردار نفر اول می شوند، ولی در والیبال و بسکتبال همیشه نفر آخر هستیم. برای این که به یکدیگر پاس نمی دهیم؛ چون می خواهیم اسم خودمان در مجله چاپ شود.

معلم چرا دانش خود را اضافه نمی کند؟ چرا بچه ها واژگانی به کار می برند که معلم از آن غافل است؟ برای این که معلم ما برای معیشت باید مسافرکشی کند. بنابراین، ما موانع بسیار زیادی داریم که می بایست ابتدا آن ها را رفع کنیم. اعتقاد من بر این است که ده درصد این مباحث هم اگر جواب بدهد، در گرو این است که ما موانع را از سر راه برداریم. یعنی ما زمینه را بایستی فراهم کنیم. وقتی بعضی از این روان شناس ها در تلویزیون صحبت می کنند که بچه به عاطفه نیاز دارد باید به شخصیت بچه احترام قائل شویم، بحث کنیم. با بچه، ولی وقتی پدرش صبح از خانه خارج می شود و ساعت دوازده شب هم از مسافرکشی برمی گردد اصلاً فرصت ندارد که با بچه صحبت کند. اصلاً خود صورت مسئله یعنی زمانی ما می توانیم این بحث را پیش ببریم. من معذرت می خواهم. اصلاً کلام پدر فرصت این را دارد که با فرزندش صحبت کند و ما از او بخواهیم ایراد بگیریم که چرا این رو به بچه گفتی و چرا این رفتار غلط را داری.

آرانی: گرچه فرمایش شما در جای خود قابل تأمل است، ولی بنده عرض کنم جامعه نیازمند دانستن چگونگی هاست و دلش می خواهد از «باید» به «چگونگی» برسد. با خیلی از مدیران، به خصوص در بخش فرهنگ و آموزش که حرف می زنیم، می گویند

دیگر نگو شرایط یادگیری باید این باشد. بیا و بگو من چگونه محیط را به نفع این شرایط آماده کنم. ما باید نقطه عزیمت خودمان را در بحث‌مان روشن کنیم. حداقل باید رویکرد خودمان را عوض کنیم. نمی‌توانیم منتظر بمانیم تا جامعه عوض شود. باید برای عوض کردن آن، خودمان هم تلاش کنیم.

همتی: عرضم به حضور شما که کم کردن محتوای آموزش، در کشور ما این طور معنا داده است که ما بیاییم مثلاً کتاب فارسی را که صد صفحه بوده، بکنیم هفتاد صفحه. به خصوص رئیس جمهور، در دیدار آخری که با معلمان داشتند گفتند که حجم کتاب‌ها را کم کنید.

به اعتقاد من، مسئله غلط مطرح شد. آیا کم کردن محتوای آموزشی، با بیست صفحه کم کردن از یک کتاب درسی حاصل می‌شود؟ بحثی که در جلسه گذشته داشتیم، این بود که ما بیاییم نگاهمان به مدرسه و آموزش را عوض کنیم. وقتی که این نگاه عوض شود، همین مسئله که شما می‌گویید پیش می‌آید. به جای یک سری اطلاعات محض دانشی که الان قابل وصول است، بیاییم چیزهایی دیگر هم بگوییم. بحث مهارت‌های یادگیری را مطرح کنیم، بحث مهارت‌های اجتماعی را مطرح کنیم و بحث‌هایی از این قسم که شما اشاره کردید. در واقع، گسترده کردن مواد آموزشی، از جمله مواد آموزشی مکتوب با زمینه‌های مختلف و نگاه تلفیقی، لازمه کار ماست. باید از چیزی به نام تک محصولی در بیاییم و سایر مواد آموزشی را به رسمیت بشناسیم.

لازمه گسترده‌تری مواد آموزشی، به رسمیت شناختن این مواد است. از جمله کتاب‌هایی که در حوزه کتاب‌های علمی، آموزشی مطرح می‌شود. ما در فضای رسمی، آموزشی‌مان باید این‌ها را به رسمیت بشناسیم. وقتی که به رسمیت شناختیم، دیگر معلم یاد نمی‌دهد که بچه پاسخ دهد و نمره بیست بگیرد. چند وقت پیش، انتشارات مدرسه کتابی چاپ کرد که ترجمه است. در مقدمه آن، نقل قولی است که بد نیست در این جا مطرح کنم.

نقل قولی است از ایزونورایی، برنده جایزه نوبل در رشته فیزیک از آمریکا. وقتی ایشان جایزه را می‌گیرد، از وی می‌پرسند که شما چرا دانشمند شدید و مثلاً مهندس یا معلم نشدید؟

گفت مادرم سبب شد. هر وقت من در دوران کودکی از مدرسه می‌آمدم، مادرم از من می‌پرسید: رابی، امروز چه سؤال خوبی از معلمت کردی؟ نمی‌پرسید: امروز چند گرفتی. همین تأکید مادرم، مرا از کودکی وادار کرد که کنجکاو باشم و خودم را عادت بدهم به پرسیدن و پرسیدن سؤال‌های خوب و همین مسئله موجب شد که من دانشمند فیزیک شوم.

آرانی: خیلی کوتاه، این طور جواب می‌دهم که علت این که ما در ایران، بحث کاهش محتوا را بد مطرح کردیم و یا بد فهمیدیم، به ظاهر این است که نظام آموزش و پرورش ما مساوی است با کتاب‌های

درسی، یعنی اگر در مدرسه کتاب درسی نباشد، معلم می‌گوید که تعطیل کنیم برویم. چون ما آمده بودیم آن را بیاموزیم و اگر نباشد، مدرسه و تعلیم و تربیت هم تعطیل است. لذا اگر شما در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی می‌بینید که چیزی حدود ۳۵۰ شرکت و مؤسسه و نهاد و وزارتخانه پشت سر این کتاب‌های درسی است که آقا، جایی درونش بنویس که ما نیز مهم هستیم. بنویس واکنس چیز مهمی است. بنویس کم مصرف کنیم، به نفع آینده‌مان است. بنویس پس‌انداز هم چیز خوبی است. چون نظام تربیت‌مان، از طریق همین کتاب‌هاست، لذا وقتی می‌گوییم کاهش محتوا، یعنی کاهش تعلیم و تربیت! این دغدغه آقای همی، دغدغه مسئولان سازمان پژوهش نیز هست این یک فرصت است. آن را یک تهدید فرض نکنید و بیاید از این فرصت استفاده کنیم. نباید فکر کنیم که وقتی محتوا کاهش پیدا کند، یعنی حجم کتاب‌ها کم شود، لابد منظور این است که بچه‌ها مطالب نوشتنی کمی بخوانند. این به فرهنگ مکتوب جامعه آسیبی نمی‌رساند. این با هم ناشی از رویکرد ماست. این تأکید ما برای ارزشیابی و بیت آوردن ناشی از این است که تمام فعالیت‌های آموزشی ما به محور کتاب است و خیلی می‌ترسیم به آن دست بزنیم. خیلی با وسواس به آن دست می‌زنیم و خیلی با وسواس آن را کم و زیاد می‌کنیم و خیلی با وسواس آن را به خانواده‌ها ارایه دهیم.

من یک بار هم در دفتر سردبیران مجله رشد که نمونه یک مجله رسمی است و بچه‌ها در دوره ابتدایی از آن استفاده می‌کنند، گفتم که یک نوع مجله هست که به آن می‌گویند مجله زندگی، اصلاً عنوان آن زندگی است و همه مظاهر زندگی را دارد. مثلاً یک صفحه‌ای از یک مجله کوله پشتی آدم‌هاست. کیف آدم‌ها را روی میز می‌ریزد. یک شماره کیف یک مدیرعامل و یک شماره کیف یک بچه دبیرستانی، یک شماره کیف استاد دانشگاه و یک شماره کیف خلبان را خالی می‌کند. می‌خواهد مشاغل را معرفی کند، ولی به شیوه ما معرفی نمی‌کند. در واقع یک میز است که این میز، میز مشاغل است، ولی لفظ مشاغل را ندارد. مثلاً می‌گوید این یک خلبان است و یک عکس از خلبان می‌زند، لباسش چقدر وزن دارد، چرا رنگ آن خاص است. حالا بگردیم ببینیم در کیف او چیست؟ ما آموزشی را قبول داریم که عامل تغییر طبقه اجتماعی است. ما آموزش شهروندی که نداریم و برای این هم مدرسه به معنای دقیق کلمه نداریم. چرا ما می‌گفتیم که آموزش بایستی طبقاتی باشد. در نظام گذشته و تاریخی ما، در ایران باستان، چون قدرت یا ثروت یا آموزش است که می‌توانست طبقه اجتماعی را عوض کند. آن دو تا به دست آوردنش کار دشواری است، اما آموزش کار بسیار آسانی است. یعنی اگر شما به دانشگاه صنعتی شریف بروید، از چابهار، بالاخره دیگر شما به آن جا باز نمی‌گردید و اگر آن جا خوب درس بخوانید و ادامه تحصیل بدهید موقعیت

اجتماعی شما عوض خواهد شد. آموزش آسان‌ترین پلکان تغییر طبقه اجتماعی، در جوامعی مثل جامعه ماست و لذا آموزشی مهم است که این ابزار را به همراه داشته باشد. متأسفانه، ما فرصت یادگیری و تغییر نگرش و زندگی کردن نداریم و شما روی دیوارهای همه شهرها می‌بینید که نوشته است مثلاً هرکس این جا زیاله بگذارد، فلان شود. این موضوع شهر و روستا ندارد. در هر نقطه شهر که بروید، چه کامرانیه و زعفرانیه، فرقی ندارد. پیام یکی است. گذراندن پایه‌های تحصیلی بالاتر بر میزان مهارت‌های شهروندی به نحو معناداری تأثیر ندارد.

ما اگر بخواهیم این جا را سامان دهیم، باید به آموزش و پرورش فشار بیاوریم که از کاهش محتوا نترسد. ما کمکشی می‌کنیم. آقای همی، در زاین، تنها درسی که نه محتوای آن و نه ساعت آن بین سال ۹۹ و ۲۰۰۲ تغییر نکرده، درس اخلاق است. در کاهش محتوا، فقط دچار تشابه لفظی شدیم در ترجمه.

از طرف دیگر، چون همه می‌دانند که این تنها مسیر اثرگذار است، همه صف کشیده‌اند پشت در اتاق آقای همی که آقا، ما را هم یک طوری توی مجله‌ات بیاور و بگو ما هم مهم هستیم و جالب این که آن سیصد چهارصد سازمان و مؤسسه هم فکر می‌کنند که اگر ما بنویسیم مهم هستند، واقعاً مهم می‌شوند. این دیگر عذاب‌آورتر است!

دلیل این است که فکر می‌کنیم فرآیند مشارکت و تصمیم‌سازی هم بخشنامه‌ای است و یا یا گفت‌وگو حل می‌شود. ما باید فضا بدهیم. عصبانی نشویم، تشکر کنیم.

چرا عذرخواهی برای ما کار دشواری است؟ چون تمرین نکردیم و خیلی هم انشا می‌نویسیم درباره آن که چقدر این امر در بهداشت روانی ما تأثیر دارد، ولی چون تمرین نکرده‌ایم، اجرای آن کار دشواری است. این‌ها مهارت‌های ما هستند. وقتی می‌گوییم مهارتی، یعنی تمرین کردند. این هم که من می‌گویم در حوزه ادبیات داستانی و غیرداستانی، برویم به سمت این که رویکردمان را مهارتی کنیم، یعنی بیاییم حداقل ما نقطه عزیمت را این قرار دهیم و این فکر نمی‌کنم کار دشواری باشد. *

بکایی: با تشکر از آقای دکتر، جلسه امروز را به پایان می‌بریم. موفق باشید.
آرانی: از حوصله‌ای که به خرج دادید، سپاسگزارم.